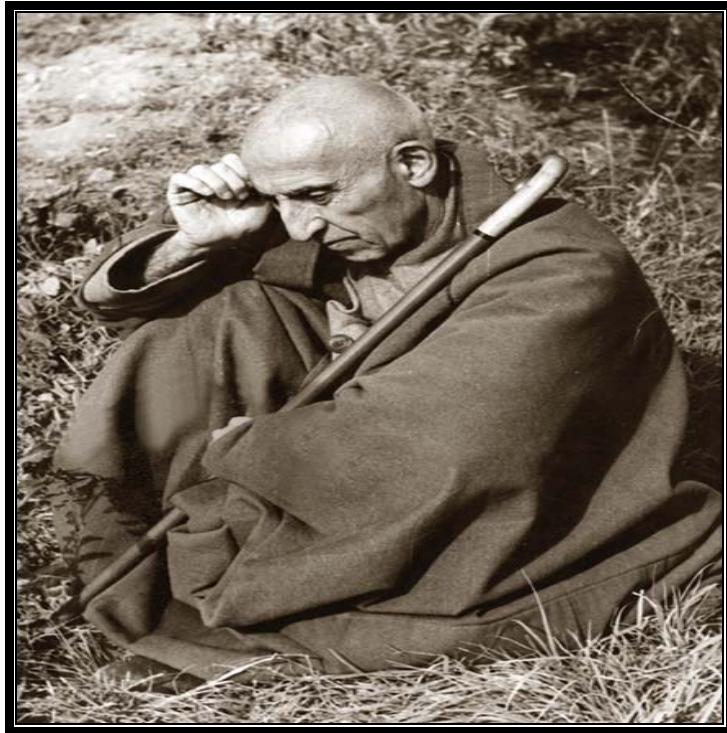


به مناسبت یکصد و بیست و پنجمین سالروز ولادت دکتر محمد مصدق

مصدق؛ جاودانه پیشوا



"وجود نحیف دکتر مصدق از کوه البرز استوار تر و از نفت آبادان سوزان تر است"¹
این عبارت مجله تایم شاید بهترین تعبیری است که می‌شود درباره مصدق به کار برد. در تعریف و در نقد مصدق زیاد گفته اند و نوشته اند، اما چه چیز او را شاخص کرد؟ چه سرّی است که دهها سال پس از مرگ او، هر آن جا که سخنی است از استقلال و در هر مجلس که یادی است از آزادی، نام و یاد او سینه به سینه و نسل به نسل بازگو می‌شود؟ به نظر می‌رسد آنچه او را در میان دولتمردان تاریخ معاصر ایران متمایز و سرآمد ساخته است، همراه کردن توأم چندین مولفه مثبت است. جهش اقتصادی، رشد سیاسی و نهادینه ساختن دموکراسی را می‌توان سه مشخصه اصلی دوران حکومت 28 ماهه دکتر محمد مصدق قلمداد کرد. 40 سال پس از آن دلگیرترین غروب دهکده احمدآباد، خلیات و خصوصیات رفتاری اش چنان برجسته می‌نماید که سرسخت ترین دشمنان و فحاش ترین منتقدانش را نیز به کرنش واداشته است. آن که علامه دهخدا از او با عنوان " رهبر نابغه ایران، حضرت مصدق روحی فداه"² یاد می‌کند، خود را چنان بر صحنه تاریخ ثبت ساخته است که گویی طول مدت زنده بودنش فارغ از قید و بند زمان وضع شده است. اخلاص و صداقت پیرمرد جاودانه اش ساخت.

دل بیدار مصدق همواره در طلب آزادی می‌سوخت. این عطش سوزان آزادی بود که در اوج اختناق حکومت رضاخانی او را وامی‌داشت تا اینگونه بی‌پروا سخن بگوید:

"من به این مجلس پا نگذاشته‌ام مگر برای یک مبارزه مقدس. در سیاست داخلی بر قراری اصول مشروطیت و آزادی و در سیاست خارجی موازنه منفی این هدف من بوده و هست و خواهد بود و تا بتوانم برای رسیدن به آن مجاهدت خواهم کرد."³

مصدق بر اساس همین اعتقادش به آزادی بود که پیشنهاد نخست وزیری رضاخان را رد کرد. خود می‌گوید:
"بدین جهت نخست وزیری رضاخان را نپذیرفتم که قبول کار از یک دیکتاتور مستلزم استعفا از شخصیت و آزادی عقیده بود. به همین جهت عذر طلبیدم."⁴
و بعد از دوره رضاخان می‌گوید:

"بر فرض که ما با هواخواهان این رژیم موافقت کنیم و بگوییم دیکتاتور [رضاخان] به مملکت ما خدمت کرد. در مقابل آزادی که از ما سلب نمود چه برای ما کرد؟"⁵

"آقایان نمایندگان بیابید دوره بدبختی را تکرار نکنید بیابید به جامعه ترحم نمایید جوانان روشن فکر مملکت را دچار شکنجه و عذاب ننمایید. علمداران آزادی را بدست میرغضبان ارتجاع نسپارید."⁶

"ما با حکومت دیکتاتوری و هر حکومتی که بر خلاف افکار عمومی و آزادی تشکیل شود مخالفیم به ملت ایران قول می دهیم که تا جان در بدن داریم و تا شاه‌رگ ما را قطع نکرده اند با هر حکومت انفرادی قویا مخالفت می کنیم"⁷

"اگر از طریق آزادی و دموکراسی نتوانیم کاری کنیم از طریق اختناق و قلدری و زور برای مردم ناراضی نمی توانیم کاری کنیم. حکومت زور و قلدری ممکن است که یک شب یا چند سال به مردم نانی بدهد ولی تا خود مردم نتوانند در امور اجتماعی دخالت کنند هیچوقت صاحب نان نمی شوند. تنها دولتی می تواند اقتدار پیدا کند که حامی افکار عمومی باشد و بر قانون تکیه نماید."⁸

"مملکت ایران باید به طریق دموکراسی و بر طبق اصول مشروطیت اداره شود. دیکتاتوری مملکت ما را به روز سیاه نشانده و ملت ایران هیچ وقت طالب آن نبوده و نیست. ملت ایران از دیکتاتوری بهره ای جز حبس و زجر و ذلت و بد بختی نبرده است و نخواهد برد."⁹

"ملت ایران باید از مزایای دموکراسی کاملاً برخوردار شوند. من نمی دانم چطور است دول بزرگ دموکرات، تعالی و ترقی و بقای خود را در آزادی و دموکراسی تشخیص داده اند، ولی در ممالکی شبیه ایران سعی می کنند مردم را از این مزایا محروم کنند؟"¹⁰

"به صدای بلند در این مجلس می گویم، ما با هر گونه حکومت قلدری ولو به قیمت جانمان تمام شود مخالف و مبارزه خواهیم کرد."¹¹

"نظر ما این است که کشورمان تا سر حد امکان از اصول دموکراسی استفاده کند و کاری نکند که تا ابد با حکومت زور و قلدری اداره شود."¹²

"اگر دموکراسی خوب نیست چرا این را به تمام معنا در ممالک خود اجرا می نمایند؟"¹³

"ما می گوییم که ایران جز از طریق دموکراسی و غیر از عدالت اجتماعی با هیچ رویه دیگری اصلاح و اداره نمی شود."¹⁴

یا در جای دیگر با حمله به بستن مطبوعات و اعتراض به شکستن قلم ها می گوید:

"آزادی بیان و قلم خود ارکان مشروطه است که مردم را به نیک و بد امور آگاه می کند. اگر بیان آزاد نبود و قلم کار نمی کرد چطور ممکن بود به هویت اشخاص و اعمالشان پی برد. کسانی که از بیان و قلم هراس می کنند و از آن جلوگیری می نمایند نه تنها مرتکب عملی می شوند که مخالف قانون اساسی است، بلکه خدمت به اجانب و خیانت به وطن می نمایند."¹⁵

"کسی که 50 سال در راه آزادی مبارزه کرده و زندان و تبعید سالیان دراز را در این راه متحمل شده هیچ لذتی را نمی تواند با حفظ آزادی عقیده و بیان برابر کند. دستگاه حکومت باید مروج این اساسی ترین شعار دموکراسی و مشروطیت باشد."¹⁶

"نظمیه چند سال است که یک عده را دم دروازه می گمارد که هر کس خواست از دروازه برود بیرون، تمام تاریخ خود و عیال و پسر و جدش را می پرسند در کجای اروپا چنین چیزی است؟ در کجا سانسور مطبوعات است؟"¹⁷

مصدق و همراهانش در جبهه ملی پیش از رسیدن به قدرت تجدید نظر در قانون مطبوعات را به عنوان یکی از اصول 5گانه خود قرار دادند و ذیل این ماده نوشتند:

"تجدید نظر در قانون مطبوعات: تا روزنامه ها بتوانند وزرای خائن و دزد را به جامعه معرفی کنند و دولت هم نتواند قبل از محاکمه آنها را توقیف و مدیر آنها را زندانی نماید و ضرب و جرح بر آنها وارد سازد."¹⁸

مصدق ثابت کرد که در عمل نیز به این گفته هایش پایبند است. چه برهانی بهتر از این که در زمان نخست وزیری مصدق 373 روزنامه و نشریه منتشر می شد که از آنها 70 مجله و روزنامه علیه او مطلب می نوشتند.¹⁹ در زمان دولت او هر آنکس که مختصر سواد خواندن و نوشتن داشت می توانست روزنامه ای چاپ کند. او در مقابل کسانی که مخالف مطبوعات بودند اینگونه استدلال می کند:

"اگر آزادی روزنامه ها مضر است چرا در ممالک دیگر متعرض روزنامه ها نمی شوند؟ هیچ ملتی در سایه استبداد به جایی نرسیده است."²⁰

"خفه کردن صدای مردم کار سیاست استعماری است. روش آنهاست که نفس کسی در نیاید تا هر کاری دلشان می خواهد بکنند وقتی اجازه داده شد که مردم حرفشان را بزنند و انتقاد کنند آنوقت دولت هر کاری دلش خواست نمی تواند بکند باید به هدف ملت و آرزوهای ملت توجه کند."²¹

"من متاسفم که بعد از سقوط دیکتاتوری بجای اینکه سیاسیون این مملکت از تجارب گذشته عبرت بگیرند و به آزادی خواهان صدر مشروطه تاسی کنند و از یک سیاست به تمام معنی ایرانی پیروی کنند و بجای اینکه نطق

و قلم یعنی نعمتی را که در سایه مشروطیت تحصیل شده در راه دفاع از مصالح ایران به کار برند عده ای شمال و عده ای جنوب را قبله حاجت خود ساخته اند که هستی ما را تهدید می کند. تمنا می کنم به حال این ملت رحم کنند و قدری به خود بیایند. امروز همه باید یک صدا شویم و از ما صدایی غیر از صدای ایران در نیاید.²²

"مردم آزادند که درباره هر کس که می خواهند بنویسند. روزنامه‌ها هر چه برای من بنویسند مختارند، بگذارید بنویسند. من از هیچ کس گلایه نمی‌کنم."²³

و زمانی که به نخست وزیری رسید اول از همه دستوری خطاب به شهربانی کل کشور صادر کرد:
"شهربانی کل کشور، از امروز در روزنامه‌های ایران آنچه راجع به شخص اینجانب نگاشته می‌شود، هر چه نوشته باشند و هر کس نوشته باشد نباید مورد اعتراض و تعرض قرار گیرد."²⁴

این فرمان تنها یک شعار تبلیغاتی و یک مانور سیاسی نبود. زمان نشان داد که نخست وزیر سخت به عهد خویش پایبند است. مخالفان در تخریب او هر آنچه از دستشان برآمد دریغ نکردند. او را "عوام‌فریب"، "آخرین تیر ترکش استعمار"²⁵، "دیکتاتور"، "مبتلا به جنون"، "بی دین"، "عامل اجنبی"، "خائن به وطن"²⁶، "سمبل اشرافیت پوسیده"، "علیل مغز"، "یاغی طاغی"، "شر خودسر"²⁷، "غول پیر خون آشام"²⁸ می خواندند، کاریکاتور او را به هر شکل که می خواستند چاپ می کردند و هیچ کدام به جرم توهین به نخست وزیر روانه زندان نمی شدند. دوران مصدق تجربه ای بی نظیر در حوزه آزادی اجتماعی و رعایت اسلوب دموکراتیک در تاریخ معاصر ایران بود.

مصدق و مردم

تنها پشتوانه مصدق مردم بودند و او خود به خوبی به این امر واقف بود. آسایش و امنیت مردم تمام هم و غم اش بود. نفع مردم را از همه چیز بالاتر می‌دانست:

"ما می‌خواهیم یک کاری کنیم که مردم از گرسنگی نمیرند. این عقیده من است. عقیده ام این است که اگر شاه مملکت یا وزیر در یک اتاق بنشینند که سقش چکه بکند و خیلی هم تزئینات نداشته باشد ولی ملت شکمشان سیر باشد و مردم وضعی‌شان خوب باشد و راحت باشند آن بهتر است و افتخارات آن بیشتر است."²⁹
"از بدو اجتماع بشر هر فرد با وجدانی راضی نشده که یک فردی برای ادامه زندگی از نان خالی محروم شود و عده دیگر آن قدر بخورند که از سر سیری شکم خود را بترکانند. مگر نبود که مولای متقیان و امیر مومنان صلی الله علیه و آله و سلم شب‌ها نان به کول خود می‌گذاشت و به خانه اشخاص ناتوان تسلیم می‌کرد؟"³⁰
"من به تمام مقرراتی که حمایت از رنجبران می‌کند معتقدم. من غیر از حمایت این طبقه مرا می‌ندارم و نمی‌خواهم کارگری به نفع سرمایه دار بیچاره و زبون شود."³¹

بعد از ظهر 30 تیر مصدق در اجتماع هزاران نفری که جلوی خانه اش جمع شده بودند گفت:

"ای کاش مرده بودم و ملت ایران را اینطور عزادار نمی‌دیدم. ای مردم به جرات می‌گویم استقلال و عظمت ایران از دست رفته بود. شما با رشادت خود آن را گرفتید"³²
"آنهایی که می‌خواهند ملت ایران غیر رشید معرفی شود، آرزوی خود را به گور خواهند برد."³³
"ما مرهون این مردم هستیم. اگر می‌گویید میل مردم غلط است، این حرف اساسی ندارد. مملکت مال مردم است."³⁴

و برای همین مردم بود که مصدق در خرداد 1331 به لاهه رفت و در حدود 181 سند مبنی بر دخالت انگلیس در امور ایران به دادگاه ارائه نمود و بر اساس این هدف که:

"جبهه ملی همواره خواهان این بوده است که هموطنان عزیز همه در سرنوشت خود دخیل شوند."³⁵
او آمده بود تا از حقوق ملت دفاع کند چه که قدرت را از ملت گرفته بود:

"من نخست‌وزیر ملت هستم، نه نخست وزیر مجلس و نه نخست‌وزیر شاه"³⁶
"یک اصل ثابت و تغیر ناپذیر برای حکومتی که به افکار عمومی تکیه دارد، این است که هر وقت با مشکلی روبرو می‌شود به منبع قدرت و سرچشمه لایزال نیروی ملت متوجه می‌گردد، ملت ما اکنون زبانزد شهامت و مردانگی شده است و در سراسر گیتی از او به عنوان مشعل دار مبارزات ملی یاد می‌کنند."³⁷
و خطاب به نمایندگان مجلس گفت:

"آقایان بیایید به کعبه ملت رو کنید."³⁸

مصدق با وجود کهولت سن و بیماری مزمنی که او را همواره رنج می‌داد، حتی شده با تزریق خون در مجلس حاضر می‌شد³⁹، تا دفاع از حقوق ملت را بر عهده گیرد. او خود، فروتنانه تمام این رنج‌ها را در راه آزادی ملت هیچ شمرد و گفت:

"جز شوق خدمت‌گزاری و عشق به عظمت و آزادی و اطاعت محض از خواسته‌های ملت چه چیز می‌تواند در این حالت نقاها و ناخوشی مرا به ادامه این راه پر مسئولیت و پر مشقت ترغیب کند؟"⁴⁰

مصدق نه عوام فریب بود و نه اهل تحریک عوام الناس، اما رای مردم و نظر مردم را بالاتر از همه چیز می دانست. روز 23 تیر 1332 که 27 تن از نمایندگان فراکسیون جبهه ملی از نمایندگی استعفا کردند و در تعقیب کناره گیری این گروه 25 تن دیگر از نمایندگان عضو فراکسیون های دیگر مجلس استعفا دادند، هر چند دولت با استعفا بیش از 70 درصد نماینده ها دلیل موجه و قانونی برای انحلال مجلس داشت ولی باز هم به آرای عمومی مراجعه کرد و پاسخ خود را با رای میلیونی مردم گرفت.⁴¹ گویی مقدر شده بود تا دو هفته قبل از کودتا آخرین دین خود را به دموکراسی ادا کند. مصدق در دادگاه نظامی گفت:

"حیات من و مال و موجودیت من و امثال من در برابر حیات و استقلال و عظمت و سرافرازی میلیون ها ایرانی و نسل های متوالی این مملکت کوچکترین ارزشی ندارد. از آنچه برایم پیش آمده هیچ تاسفی ندارم و یقین دارم وظیفه ی تاریخی خود را تا سر حد امکان انجام دادم. عمر من و شما و هر کس چند صباحی دیر یا زود به پایان می رسد. ولی آنچه می ماند حیات و سرافرازی یک ملت مظلوم و ستمدیده است."⁴² بعد از کودتای 28 مرداد هم مصدق هیچ گله ای از مردم ندارد و مکرر نقش آن ها را در ملی شدن صنعت نفت و توفیق دولتش یادآوری می کند:

"آقا این مردم چقدر ما را تقویت می کردند. همه چیز را تمکین می کردند، صبر داشتند چون می دیدند دولتی دارند که مال خودشان است و برای آنها کار می کند. نفع خصوصی نداشتیم. جیبمان را نمی خواستیم پر کنیم مردم با کمال میل و اخلاص به همه گونه ناکامیها گردن می نهادند."⁴³ و اینگونه است که حرفش بر دل می نشیند چه که لاجرم از دل برآمده :
"من نوکر مردم هستم."⁴⁴

بی دینی، کهن ترین اتهام تاریخ

مصدق دیندار بود، گرچه به مثابه تمام دینداران واقعی تاریخ همواره به بی دینی متهم می شد. از آیت الله کاشانی تا سرتیپ آزموده⁴⁵، از جمال امامی تا آیت الله خمینی⁴⁶، آنجا که زبان به دشنام گشودند، از این حربه استفاده کردند. آن ها مصدقی را بی دین نامیدند که در دینداری به حدی مقید بود که در وصیت نامه اش مبلغی را برای ادای نماز و روزه و حج اش کنار گذاشته بود.⁴⁷ دینداری مصدق را نه تنها از روی تز دکترایش که "وراثت در مذهب شیعه"⁴⁸ بود می شود فهمید، که جزء جزء زندگی مصدق آمیخته با اسلام بود. خشک مذهب نبود، جوهره اصلی دین را گرفته بود. آنکه صدرات اسلامی ترین حکومت تاریخ ایران را بر عهده گرفت، از همان ابتدا به راه محمد و علی رفت. مبارزه با ظلم، برچیدن بساط زور و نابرابری، برداشتن یوغ بندگی از گردن ملتی مظلوم و یک عمر تلاش برای استقرار استقلال و آزادی، مصدق را حتی در دینداری نیز، سرآمد مردان زمان خود گردانید :

"من ایرانیم و مسلمان و بر علیه هر چه ایرانیت و اسلامیت را تهدید می کند تا زنده هستم مبارزه می نمایم."⁴⁹
"من در زندگی همیشه خدا را ناظر دیده ام و خواسته ام که هر چه می کنم مورد رضایت خدا باشد."⁵⁰
"بیباید از مسلمانی و آداب آن برای بر حق بودن اسلام نه برای میل این و آن پیروی کنیم و به لوازم آن تنها از ترس خدا و معاد و نه مقتضیات دنیوی و سیاسی عمل نمایم."⁵¹

"هر کس میدانند که حکومت آزاد داشتن در یک ده خراب بهتر از اسارت در یک مملکت آباد است و بنابر این هر ایرانی که دیانت مند است و هر کس که شرافت دارد تا بتواند باید روی دو اصل از وطن خود دفاع کند و خود را تسلیم هیچ قوه ای ننماید که یکی اسلامیت است و دیگری وطن پرستی و امروز در مملکت ما اصل اسلامیت اقوم است زیرا که یک مسلمان حقیقی تسلیم نمی شود مگر اینکه حیات او قطع شود."⁵²
"مردم چرا به حسین(ع) معتقدند؟ برای اینکه او در راه آزادی صدماتی کشید و جان خود را فدا کرد. پس من هم که سگ آستان حضرتم باید به مولای خود تاسی کنم و برای خیر این مردم و برای آزادی این جامعه هر گونه فحش و ناسزا را بشنوم."⁵³

و آن هنگام که دست استعمار انگلیس را از شریان نفت ایران قطع کرد اینگونه به شکرگزاری پرداخت:
"خدای را شکر که به مدد ارواح طیبه اولیای اسلام و پشتیبانی و فداکاری ملت ایران برای همیشه گریبان خود را از چنگال دشمن خلاص کردیم."⁵⁴

مصدق و استقلال

برای مصدق استقلال یک هدف، یک آرزو و یک آرمان بود. این بود که زندگی اش را فدای استقلال میهنش کرد و مدام فریاد کشید: استقلال، استقلال، استقلال...:

"چگونه ممکن است خون ایرانی در رگ های کسی جاری باشد و مداخله اجنبی را در کشور تحمل نماید؟"⁵⁵
"واضح تر بگویم؛ ما باید خود را به آن درجه استقلال واقعی برسانیم که هیچ چیز جز مصلحت ایران و حفظ قومیت و دین و تمدن خودمان محرک ما نباشد."⁵⁶
"بنده به نان و قماش اهمیت نمی دهم. آن چیزی که بنده اهمیت می دهم استقلال ایران است."⁵⁷

"ملت ایران طالب استقلال است و آن را به هیچ قیمتی از دست نمی دهد. ملت می خواهد که خارجی از این مملکت برود و در امور ما مداخله نکند." 58

"اجنبی، اجنبی است. شمال و جنوب فرقی نمی کند. موازنه بین آنها تنها راه نجات ماست." 59
"در تمام مدت زمامداری از لحاظ سیاست داخلی و خارجی فقط یک هدف داشته‌ام و آن این بود که ملت ایران بر مقدرات خود مسلط شود و هیچ عاملی جز اراده ملت بر مملکت حکومت نکند. پس از 50 سال مطالعه و تجربه بدین نتیجه رسیده‌ام که جز با تامین آزادی و استقلال کامل ممکن نیست ملت ایران در راه سعادت خود بر موانع و مشکلات غلبه کند." 60

"من آدمی هستم که با این حال کسالت و با تمام ناتوانی خودم تا نفس دارم برای آزادی و استقلال این مملکت مبارزه می کنم و از این کار صرف نظر نخواهم کرد. آن ملتی که بنده یک کمپانی بشود آن را ملت جلو رفته نمی گویند. عقب مانده می گویند." 61

"پس از 50 سال مطالعه و تجربه به این نتیجه رسیدم که جز تامین آزادی و استقلال کامل ممکن نیست ملت ایران بر مشکلات پیروز شود برای نیل به این منظور تا آنجا که توانستم کوشیدم." 62
"بدبختی ما از انبار های نفت ماست. ما نفت نمی خواهیم. گرسنه می مانیم ولی آزادی و استقلال می خواهیم. عقیده ی من همیشه این بوده که ایرانی خانه ی خود را باید خودش اراده کند." 63
"دولت ایران می خواهد از مال حلال خود، مالی که متعلق به خودش است مملکت را اداره کند و کسی نتواند از عایدات آن سوء استفاده کند." 64

او در یک مصاحبه و در سه بند هدف مبارزه ملت ایران را عدم دخالت خارجی عنوان نمود:
"سه موضوع را باید در نظر داشت:

1- دولت ایران باید خودش را کاملاً مستقل نگاه دارد تا هیچ دولت خارجی نتواند در امور داخلی او دخالت کند.

2- وقتی یک دولت دخالت کرد چطور می توانیم از بقیه انتظار داشته باشیم دخالت نکنند؟

3- ملت ایران از ملی شدن صنعت نفت خود یک هدف عمده دارد و آن اینکه دیگران در امور داخلی ما دخالت نکنند." 65

"ما حرف حق را می زنیم. اگر صدای ما یک روز برای این گوش نواز و برای آن گوش خراش است و روز دیگر بالعکس ما نباید خاموش شویم." 66
"ملت متشخص آن است که دست گدایی مقابل بیگانگان دراز نکند. هر بیگانه‌ای هم محض رضای خدا به کسی یا ملتی کمک نمی‌کند مگر اینکه بعداً بخواهد از اشخاص یا آن مملکت به هر طریق که می‌تواند سو استفاده یا حسن استفاده کند." 67

"اگر قرار باشد در خانه خود آزادی عمل نداشته باشیم و بیگانگان بر ما مسلط باشند و رشته‌ای به گردن ما ببندازند و ما را به هر سوی که می‌خواهند بکشند، مرگ بر چنین زندگی‌ای ترجیح دارد." 68
مصدق آرمانگرا بود یا واقع بین؟ شاید در میانه. در اظهار نظرات او پیرامون قضیه نفت، واقعیت را دانستن و به دنبال حقیقت رفتن مشهود است. او هیچ‌گاه نمی‌گوید که اگر نفت صادر نکنیم وضع ما بلافاصله بهتر می‌شود، بلکه دائماً اشاره می‌کند که آزادی و استقلال مملکت مهمتر از عواید نفت است، چه نیک می‌دانست "نفت شیشه عمر ماست" 69.

"من نمی خواهم عرض کنم که عواید نفت خدمت بزرگی به اوضاع اقتصادی مملکت و بالا بردن سطح زندگی مردم نمی کند بلکه می خواهم بگویم که عواید نفت وقتی برای ما مفید است که آزادی و استقلال ما از بین نرود. یعنی مملکت را با عواید نفت معامله نکنیم." 70
مصدق در اوج فشار اقتصادی حاضر به مصالحه بر سر اعتقادش نشد و هنگامی که سخن از قراردادهای یکطرفه و به ضرر ایران به میان آمد صریحاً موضع گیری کرد و گفت:

"با وجود تمام مشکلات اقتصادی و مالی ملت ایران به هیچ قیمتی حاضر به قبول شرایط ناروا که به استقلال سیاسی یا اقتصادی یا خدای نکرده حیثیت و شرافت ملت ایران لطمه وارد سازد تن در نخواهد داد." 71
و آب پاکی را بر دست مخالفانش ریخت:

"من با دادن هر امتیاز از نظر اقتصادی و سیاسی مخالفم." 72
چه که با تمام وجود اعتقاد داشت:

"راهی که در پیش داریم تنها راه نجات ملت ایران است." 73

مصدق رسماً جبهه ملی را محفل آزادی خواهان و استقلال طلبان عنوان کرد و گفت:

"جبهه ملی را باید مرکز احزاب کشور دانست که همه به یک اصل معتقد باشند و آن آزادی و استقلال مملکت است." 74

و سرانجام او در یک کلام ارزش زندگی را بسته به استقلال و آزادی دانست :

"چه زنده باشم و چه نباشم امیدوارم و بلکه یقین دارم این آتش خاموش نخواهد شد. اگر قرار باشد در خانه ی خود آزادی عمل نداشته باشیم و بیگانگان بر ما مسلط باشند مرگ بر چنین زندگی ای ترجیح دارد. هیچ مبارزه ای هر چند کوچک و ناچیز باشد به آسانی به نتیجه نمی رسد. تا رنج نبریم گنج میسر نمی شود. در این راه نیز سعی ناکرده به جایی نتوان رسید." 75

مصدق در جهان

مصدق نه تنها برای ایران، که برای کشورهای جهان سوم و استعمار زده موهبتی الهی بود. روز 28 آبان 1330 نخست وزیر ایران در میان استقبال بیش از دو میلیون مصری که فریاد می زدند "زنده باد دکتر مصدق"، "زنده باد رهبر مبارزه با امپریالیسم" وارد قاهره شد. 76 مصدق در سخنرانی خود در دانشگاه فواد اول گفت:

"من در این سفر به دوستان مصری خود با صدای بلند می گویم که مشرق زمین بیدار است. ملت های ما زنجیرها را یکی پس از دیگری از دست و پای خود بر میدارند و به آنها که هنوز خواب امپراطوری مستعمراتی را می بینند پوزخند می زنند..." 77

پسر مصدق که همراه او به مصر رفته بود نقل می کند:

"پس از آنکه مصدق و نحاس پاشا از احساسات مردمی که در مقابل محل اقامت ما گرد آمده بودند تشکر کردند، پدرم رو به نحاس پاشا کرد و گفت: برادر، تو با این مردم باید انگلیسی ها را از کانال سوئز بیرون کنی!" 78

و اینگونه است که جمال عبدالناصر بعد از ملی شدن کانال سوئز در سال 1335 می گوید: "من شاگرد مکتب ضد استعماری مصدقم. در مکتب دکتر مصدق درس آموختم." 79

مصدق در خاورمیانه چنان آتشی برپا کرد که می توان گفت نطفه استعمارزدایی از کشورهای جهان سوم با سخنان او بسته شد. صالح جبر، لیدر حزب ملی عراق گفت: "با کمال صراحت می گویم، افزایش عایدات نفت عراق مرهون تلاش و همت دکتر مصدق است." 80

دکتر احمد سوکارتو رهبر مردم اندونزی در سال 1960 در سخنرانی در مجمع عمومی سازمان ملل گفت: "مصدق پرچمدار آزادی کشورهای غیر متعهد است. ما در سنگر جنگ و مبارزه با هلند از اعمال و گفتار دکتر مصدق الهام گرفتیم و بر دشمن فائق شدیم."

جوهر لعل نهری گفت: "در قرن ما آسیا سه مرد بزرگ به وجود آورد که در جهان تاثیر نمایان گذاشتند این سه مرد بزرگ یکی گاندی، دومی مائو تسه تونگ و سومی مصدق است."

دکتر قوام نکرومه رهبر استقلال غنا گفت: "من از نطق دکتر مصدق در شورای جامعه ملل درس بزرگی گرفتم؛ اگر حقیقت زندگانی را که خودمختاری و استقلال و آزادی و جواب رد به خارجی هاست، به دست آورید، مابقی نعمات خداوندی که فرع آزادی و آگاهی است، نصیب شما خواهد شد." 81

تز دموکراسی هدایت شده مصدق نیز بعدها در کنفرانس بانوونگ توسط عبدالناصر، مارشال تیتو و جوهر لعل نهری دنبال شد. 82

بی جهت نیست که روزنامه دارالهلل مصر می نویسد:

"دکتر مصدق استاد فن ملی شدن در شرق است. تمام رهبران نهضت های خاور میانه در مکتب او درس خوانده اند." 83

مصدق و وطن

وطن همه چیز مصدق بود. در تمامی نطق ها و مکتوبات او، این حس به چشم می خورد:

"نجات وطن عالی ترین و بزرگترین قانون است." 84

"اگر وطن پرستی بد است چرا دول بزرگ هرچه خوب است برای وطن خود می خواهند؟" 85

"اگر دنیا وطن همگی است پس این جنگ ها و آدم کشی ها برای چیست و اگر هر ملتی برای خود وطنی دارد پس چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است." 86

"عقیده من این است که ما باید ایرانی مآب باشیم و در عین حال متصرف. یعنی چیزهای خوب را حفظ کنیم و خوبی های دیگران را ولو اینکه از ملل آفریقا باشد قبول کنیم و معارف را که یگانه وسیله تشخیص خوب از بد است ترویج نماییم." 87

"آنهايي که طالب ترقی و تعالی میهن اند، با هر سیاستی که در مصالح وطن نیست مبارزه می کنند." 88

"من ضد خارجی نیستم. از روی منطق به وطنم علاقه مند." 89

"بنده به هیچ چیز غیر از صلاح مملکت و مردم عقیده ندارم و تا آخرین نفس در خدمت به وطن عزیزم می کوشم و حاضرم." 90

"من آب حیات نخورده ام، می دانم که دیر یا زود می میرم پس چه بهتر که در راه انجام وظیفه بمیرم." 91

"آرزوی من این است که در راه انجام وظیفه ، شهید راه وطن شوم." 92
"من می خواهم در راه وطن شربت شهادت را بچشم. من می خواهم در راه وطن بمیرم. می خواهم در قبرستان شهدای آزادی دفن شوم. من تا آخر عمر برای دفاع از وطن حاضر می باشم." 93
"من آرزو می کنم که برای افتخار ایران شربت شهادت بنوشم." 94
و سرانجام اینگونه بر سر وطن فروشان فریاد می کشد:
"ای مرگ بر کسانی که بجای خدمت ، خیانت به وطن را پیشه خود قرار می دهند." 95

مصدق و قانون

مصدق همواره دغدغه مردم داشت. برای او قانون برای مملکت معنی داشت نه مملکت برای قانون:
"من حاضرم هر قانونی که بر خلاف مصالح ملت باشم بسوزانم زیرا به عقیده ی من قانون برای مملکت است نه مملکت برای قانون. نجات وطن عالیتزین و بزرگترین قانون است." 96
"قانون اساسی ، قانون الهی نیست که قابل تغییر نباشد ، قانون اساسی کار بشر است و بشر هم باید آن را تغییر بدهد." 97
"مجلس باید با ملت یکی باشد و به جامعه خدمت کند. آن مجلس شورای ملی که از ملت جدا باشد مجلس شورای ملی ایران نیست. مجلس باید خود را از ملت بداند." 98
"مجلس شورای ملی باید مصوب جامعه باشد و مردمان را کعبه آمال خود بدانند." 99
"ما می خواهیم مجلس ، مجلس ملی ایران باشد." 100
"قانون را محترم می شمارند برای اینکه مفید است و هرگاه تشخیص داده شود که به حال مملکت مضر است و وظیفه وجدانی هر فرد است که برای اصلاح یا فسخ آن بکوشد." 101
"قانون را برای مملکت می خواهیم، اگر قانون خلاف مصلحت مردم باشد، آنرا زیر پا می گذاریم." 102
"قانون اساسی را باید نمایندگان حقیقی ملت تغییر دهند قانون را باید طوری وضع کرد که اشخاص بد نتوانند بر خلاف مصالح مملکت و در نفع خود از آن استفاده کنند. این مجلس موسسان قلابی است ملت زیر بار این مجلس موسسان نخواهند رفت بر فرض اینکه شما بگویید مجلس موسسان این قانون را تغییر داده قانونی که مخالف میل مردم باشد قانون نیست." 103
"در کشورهای دموکراسی و مشروطه هیچ قانونی بالاتر از اراده ملت نیست." 104
"بالاخره پس از 50 سال ، شصت سال ، 70 سال دیگر یکی از ما وجود نخواهد داشت. ما باید به فکر نسل های آتی و نسل های آینده را بکنیم. ملت ایران حاکمیت ملی دارد ملت ایران خودش را اداره خواهد کرد." 105
مصدق به مجلس به عنوان پایگاه و نهاد ملت اعتقاد داشت و کاری را مهم تر از نمایندگی ملت نمی دانست:
"ما وکالت مردم را به ارث نبرده ایم به هر کجا که رسیده ایم به واسطه خدمتی است که به ملت کرده ایم." 106
"وکیل ملت آن کسی است که به نفع ملت رای بدهد ، هر کس بر ضد ملت رای داد ولو اینکه نماینده حقیقی ملت باشد چون خیانت کرده است از وکالت معزول است." 107
"در مملکتی که اقلیت آزاد نباشند در مجلس صحبت کند آن مملکت به هیچ وجه ترقی نمی کند ، اقلیت باید حرف های خود را بزند و مردم قضاوت کنند." 108
و زمانی که دید مجلس از معتمدین واقعی ملت خالی است و نمایندگان رشوه خوار و دست نشانده بر آن صندلی ها تکیه زده اند، گفت:
" اینجا مجلس نیست اینجا دزدگاه است." 109

مصدق و مخالفان

مصدق در راه ملی شدن صنعت نفت زحمات زیادی کشید. از هر سو آماج حملات دوست و دشمن قرار گرفت. دکتر فاطمی وزیر خارجه او هدف ضربه گلوله فدائیان اسلام قرار گرفت و خود مصدق نیز از بیم ترورش بوسیله فدائیان از نمایندگان خواست که برای امنیت جانی در حین تمام کردن کار نفت، در مجلس بخوابد. 110 حیرت آور این جا که مصدق با این حال رئیس شهربانی را احضار کرد و دستور داد در توقیف فدائیان اسلام اقدامی نکند. 111
بعد از اینکه دید مجلس به کانون فحاشی علیه او و دولت تبدیل شده طی نطقی گفت:
"بنده نسبت به آن اشخاصی که در مجلس به دولت توهین کرده اند گله نمی کنم به جهت اینکه ما می گوئیم برای کشته شدن حاضریم. وقتی کسی برای کشته شدن حاضر است دشنام و ضرب و جرح در مراحل اولیه است. آن اشخاص که تصور کرده اند دولت از این قبیل حرفها کنار می رود و یا دولت را می توانند با فحش و دشنام بر کنار کنند تصور بیهوده و باطلی کرده اند." 112
"اگر دولتی وزیرش کتک بخورد نخست وزیرش فحش بشنود ، اینها در راه مملکت چیزی نیست که ما از اینها بترسیم و دست از مبارزه بکشیم." 113

مجلس حد فاصل 30 تیر 1330 تا مرداد 1332 کانون فعالیت علیه دولت بود. حائری زاده در مجلس گفت: "از مطالعه لایحه اختیارات مصدق فهمیدم که مزاج علیل دارای فکر علیل است"¹¹⁴. جمال امامی خطاب به مصدق گفت: "تو نخست وزیر نیستی. تو هوجی هستی. مملکت را به آتش کشیدی. تویی که تمارض می کنی، چه کردی برای این مملکت؟ جز بدبختی و فلاکت چه کردی؟ از جان مملکت چه می خواهی؟ خداوند یک مرض هابی برای تنبیه جامعه ایجاد می کند دکنتر مصدق یکی از این امراض است که خدا برای ایران فرستاده است."¹¹⁵ حائری زاده نیز طی تلگرافی به دبیر کل سازمان ملل گفته بود: "مصدق در نظر دارد یک دولت کمونیستی به مردم ایران تحمیل کند."¹¹⁶ حتی آیت الله کاشانی نیز بعدها گفته بود: "ریاست مجلس در شان من نبود و من از این جهت این مقام را پذیرفتم که جلو فعالیت هابی که مصدق می خواست شروع کند و یک سال بعد شروع کرد بگیرم."¹¹⁷ مکی و بقایی زاده نیز دائم مشغول توطئه علیه دولت بودند و هر زمان مصدق می خواست در مجلس حرف بزند یا لایحه مهمی مطرح شود، با ترک مجلس، جلسه را از اکثریت می انداختند. اما مصدق در طی تمامی این مخالفت ها و دشمنی ها هیچگاه سخن مادر عزیزش را از یاد نبرد:

"از پیشامدی سیاسی آنقدر متاثر شدم که به من حالت تب دست داد و چند روزی در خانه بودم. وقتی مادرم از من عیادت کرد و گفته های من را شنید گفت: مگر تو نمی دانی که هر کس تحصیل حقوق نمود و در سیاست وارد شد باید خود را برای هرگونه افترا و ناسزا حاضر کند و هر ناگواری که پیش آمد تحمل نماید. چون می دانم تو غیر از خیر مردم نظری نداری باید بدانی که وزن اشخاص در جامعه بقدر سختی هابی است که در راه مردم تحمل می کند. این بیانات از زبان مادری که مرا بسیار دوست داشت آنقدر در من تاثیر نمود که آنرا برنامه زندگی قرار دادم و از آن به بعد هر چه فحش و ناسزا شنیدم خود را برای خدمت به مملکت بیشتر آماده و مجهز دیدم."¹¹⁸

"هر وقت که نمایندگان مجلس شورای ملی به شخص من فحش و دشنام بدهند، اهمیت من در جامعه بی بیشتر می شود. من هرگز این اهمیت را فدای کارهای کوچک نمی کنم."¹¹⁹

"34 سال است در این مملکت با هر کسی که خیانت به مملکت کرده مبارزه کرده ام و هیچ هراسی نداشتم. به من هر قدر فحش هم که داده اند بر عظمت و شان من افزوده شده است و هر وقت که به من دشنامی می دهند خدا را به شهادت می طلبم که خوشوقت می شوم. می گویم این دشنامی که در راه خدمت خلق بوده است بر عظمت و شان من افزوده می شود."¹²⁰

مصدق در مجلس به همین سختی ها اشاره کرد و گفت:

"امروز مبارزه بزرگی را امت ما شروع کرده است که هیچ کس از ابهت آن غافل نیست. البته در این گونه جنبش های اجتماعی باید در مقابل هر گونه محرومیت ایستادگی کرد. هیچ مبارزه ای هر چقدر کوچک و ناچیز باشد به آسانی به نتیجه نمی رسد. نابرده رنج گنج میسر نمی شود."¹²¹

"هیچ ملتی نیست که بدون فداکاری، بدون زحمت بتواند استقلال خود را حفظ کند، ملت ایران باید تحمل هر گونه مشقتی را بکند تا طوق بندگی را به گردن خود نگذارد. اگر ما توانستیم از نفت خود استفاده کنیم نو اگر توانستیم اعقاب و اولاد ما به سر نوشت ما دچار نمی شوند. من با حالت کسالت، با حالت ناتوانی تا نفسم در می آید اینجا می مانم بلکه بتوانم خدمتی به مملکت بکنم."¹²²

او پس از تصویب لوایح به ملت ایران به مخالفت ها اشاره کرد و دردمندانه گفت:

"انان که به عظمت مبارزه نمی اندیشند چه شایسته و بجاست که مجالی باقی گذارند تا از این ورطه هولناک بگذریم و کار حریف حیلہ گر خود را به پایان رسانیم. انوقت ممکن است برای جدال ها و مبارزه های کوچک فرصت پیدا شود. امروز مجادله با حکومتی که در تمامی جبهه ها با اجنبی مشغول زد و خورد است اگر دور از انصاف نباشد شایسته وطن پرستان و علاقه مندان به استقلال و حاکمیت مملکت نیست."¹²³

مصدق از همان ابتدای زندگی در مسئولیت هایی که به عهده گرفت نشان داد که هیچگاه بر سر منافع مردم حاضر به سازش نیست. در راه اعتقاداتش و صلاح ملت فامیل و فامیل بازی نمی شناخت. قوام و وثوق با آنکه هر دو از نزدیکان و آشنایان وی بودند همواره مورد نفرت وی قرار داشتند. در کابینه بعد از سیدضیا مصدق به وزارت دارایی منصوب شد اما به دلیل وجود آرمیتاژ اسمیت انگلیسی آن وزارتخانه را قبول نکرد و شرط قبول را رفتن اسمیت گذاشته بود. صبر کرد تا اسمیت رفت و وزارت را قبول کرد. در خرداد 1302 در کابینه مشیرالدوله به وزارت خارجه رسید در دوران کوتاه تصدی گری اش (تا بهار 1303) در مقابل ادعاها و فشارهای مداوم انگلیس سر سخاتانه ایستاد و مانع دست یابی انگلیس به جزایری مانند ابوموسی و شیخ شعب گردید. در طول 57 سال تاریخ معاصر ایران (از سیدضیا تا بختیار) 45 دولت در ایران بر سر کار آمدند. در میان وزرای این 45 دولت، مصدق تنها وزیری بود که فرهنگ حاکم را نپذیرفت و در پی سیاستی دگر گام برداشت.¹²⁴ مصدق در جایی می گوید:

"حوادثی که موجب بلندی نام می شود کم است و شاید در عمر کسی به این حوادث تصادف نکند. خوشبخت کسی که از این حوادث استفاده کند و بدبخت آنهایی که خود را مطیع این پیشامد نموده اند."¹²⁵

و او نشان داد که به خوبی می داند چگونه از فرصت ها استفاده کند.

در دادگاه

مصدق هیچگاه از راهی که در آن قدم گذاشته بود منحرف نشد. فریادهای پیاپی اش در هفتمین دهه از زندگی همچنان همان خواست های اولیه بود؛ استقلال، آزادی:

"چون از مقدمات کار و طرز تعقیب جریان دادرسی معلوم است که در گوشه زندان خواهم مرد و این صدا و حرارت را که همیشه در خیر مردم بکار برده ام خاموش خواهند کرد و جز در این لحظه نمی توانم با هموطنان عزیز صحبت کنم، بدین وسیله از مردم رشید و عزیز ایران مرد و زن تودیع می کنم و تاکید می نمایم در راه پر افتخاری که قدم بر داشته اند از هیچ حادثه ای نهراسند."¹²⁶

"به ملت ایران و بخصوص افراد جوان که چشم و چراغ مملکت و مایه امید کشورند، می گویم از راهی که برای طرد نفوذ بیگانه گان پیش گرفته اند منحرف نشوند، از مشکلاتی که در پیش دارند هیچ وقت نهراسند و از راه حق و حقیقت باز نمانند."¹²⁷

مصدق در دادگاه از اینکه حکم اعدام برای او به اجرا درآید نه تنها هیچ گله ای نکرد بلکه کشته شدن در راه حسین را افتخاری برای خود دانست و با گریه شدید در دادگاه گفت:

"چه از این خوب تر که من در راه ایران زجر بکشم و چه از این بالاتر که در دنیا مظلوم معرفی شوم و چه افتخاری بالاتر از اینکه با رای دادگاه از بین بروم. سید الشهداء علیه السلام فرمود: وقتی انسان برای مرگ آفریده شده، با شمشیر به مرگ برسد ارزنده تر است."¹²⁸

"محکومیت ناشی از ایمان و عقیده، محکومیتی که نتیجه مبارزه برای آزادی و استقلال مملکت است چیزی نیست که مرا متأثر کند بلکه موجب افتخار من است."¹²⁹

"من هر چه کرده ام از نظر ایمان و عقیده ام بود که به آزادی و استقلال این مملکت داشته ام و حکم محکومیتی که در این دادگاه صادر شود تاج افتخاری است که بر تارک سر قرار می دهم."¹³⁰

مصدق نیک دانسته بود راهی را که آغاز کرده است تا سپیده دم استقلال و آزادی این مملکت ادامه خواهد یافت. در دادگاه به این نکته اشاره کرد و با تاسی به پیامبر این شعر مولوی را خواند:

"مصطفی را وعده داد الطاف حق
گر بمیری تو، نمیرد این ورق"¹³¹

او حاضر نبود به هیچ ذلتی تن در دهد و حتی در پیری نیز از این قاعده تخطی نکرد. با اینکه 70 سال از عمرش می گذشت و بدنش ناتوان شده بود ترجیح داد 3 سال زندان زرهی و 10 سال تبعید را تحمل کند و از حکومت کوتا چیزی نخواهد و آرمان های مقدس ملت را لوٹ نکند. در مطبوعات خبری منتشر شد مبنی بر اینکه روز 4 آبان 34 به میمنت سالروز تولد شاه عده ای از زندانیان و از جمله مصدق مشمول عفو ملوکانه قرار خواهند گرفت. مصدق بلافاصله با خشم و اکتش نشان داد و در نامه ای طولانی به هیئت گفت:

"چنانچه اعلی حضرت همایون شاهنشاه اینجانب را مشمول عفو قرار دهند چون بزرگترین توهین است که به یک خدمتگزار مملکت می شود زیر بار آن نمی روم و به زندگی خود خاتمه می دهم."¹³²

مرگ مصدق؛ نه یک پایان، که آغازی بر حماسه جاودان زندگی تازه او بود. زمانی که پسرش؛ دکتر غلامحسین مصدق، رئیس بیمارستان نجمیه؛ به او پیشنهاد کرد که برای معالجه نسبت به آوردن دکتر از خارج اقدام کنند، با عصبانیت پاسخ داد که:

"هر امکانی که در داخل کشور برای معالجه وجود داشته باشد برای من کافی است. آوردن دکتر از خارج توهین به اطبای ایرانی است و من حاضر به این توهین نیستم. لعنت بر من و هر کس دیگر که در این زمان خرج چندین خانوار این ملت فقیر را صرف آوردن دکتر از خارج بنماید. من خاک پای این ملت."¹³³

مرگ مصدق به راستی که همه را عزادار ساخت. بغداد نیوز تیتر زد: "مرد آهنین اراده در گذشت."¹³⁴

لوموند در مقاله ای با عنوان "معاصر کوروش کبیر" نوشت: حتی مرگ که پیروزی نهایی اش بود، حق وی را ادا نکرد. مردی صادق و شرافتمند که با خداوندان نفت پنجه در افکند."¹³⁵ رادیو فرانسه گفت: مصدق برای مردم ایران در حکم يك پیامبر بود... دفاع همیشگی از حق محرومان در مقابل زورمندان حضرت پولس مقدس را بیاد انسان می آورد.¹³⁶ تایمز لندن از او با عنوان "مصلحی پاکدامن" یاد کرد که وجودش برای ایرانیان "موهبت" به شمار می آمد.¹³⁷ رادیو صوت العرب بعد از مرگ مصدق گفت: امشب می خواهیم راجع به يك روح بزرگ و مبارز قهرمان عظیم که از قهرمانان آزادی و جهاد در راه وطن و بر ضد استعمار و استبداد بود صحبت کنیم... ای روح مصدق سلام مبارزان بر تو.¹³⁸ روزنامه فیگارو نیز مصدق را "مردی نحیف با اراده ای آهنین" نامید.¹³⁹ در سوگ از دست رفتن مردی نشستیم که به قول روزنامه بوینس آیرس هرالد "بزرگترین خدمتگزار بشر بوده است."¹⁴⁰

مصدق؛ انسان تمام

مصدق نماد یک انسان اخلاق مدار بود. رئیس دفتر مصدق در دوران 28 ماهه نخست وزیری گوشه ای از خصوصیات او را اینگونه نقل می کند:

قسم مصدق همیشه " به حق خدا " بود. دو تا یتیم از بچه‌های احمدآباد همیشه در خانه‌اش بود و اینها را بزرگ می‌کرد. زندگی‌اش فوق‌العاده ساده بود. چه هدایا برای شخص ایشان و چه برای دولت محال بود به منزل بیاید. هیچ سرسوزنی نمی‌گرفت. یک کلمه دروغ از دهانش در نمی‌آمد. یک وعده حرام نمی‌گفت. بیست و هشت‌ماه نخست وزیری مصدق یک ریال از اعتبار دولت بابت مخارج دفتر نخست وزیری خرج نشد. همه خرج‌ها را شخصاً می‌پرداخت. خرج نهار و شام و صبحانه 50 سرباز و درجه دار که آنجا بودند را خود مصدق می‌داد. همچنین عیدی‌ها و هزینه‌ها و پاداش‌ها را. دکتر مصدق در عرض بیست و هشت ماه حکومت از جیب خودش حدود دومیلیون و ششصد هزار تومان خرج کرد. مصدق کوچکترین هدیه را حتی از صمیمی‌ترین دوستانش نمی‌پذیرفت. یادم هست خیر آوردند که آقای امیر تیمور کلالی، از دوستان مصدق، یک کامیون کوچک خربزه از مشهد فرستاده بودند. وقتی خبر آوردند که خربزه را آورده‌اند اوقاتش تلخ شد و گفت: این چه کارهایی است؟ این چه بدعت‌های بدی است؟ من خربزه می‌خواهم چه کار؟ بگوئید برگردانند. گفتم آقا به امیر تیمور توهین می‌شود. از روی اخلاص و ارادت این کار را کرده. اگر کامیون به مشهد برگردد راه که آسفالت نیست و عمده‌اش خاکی است. همه خربزه‌ها می‌شکنند و خراب می‌شود. گفت اجازه نمی‌دهم یک‌دانه از این خربزه‌ها به خانه من وارد شود. گفتم پس اجازه بدهید اینها را ببریم دارالمجانین. گفت ببرشان. خربزه‌ها را بردیم آنجا. بعد از آن مصدق، نریمان شهردار تهران را احضار کرد و گفت: مطالعه کن و ببین چه محل درآمدی پیدا می‌کنی که جیره مریض‌های آنجا را بالا ببری که مریض‌هایی که آنجا می‌خوانند از لحاظ غذا و پرستار و دوا در مضیقه نباشند. بعد از آن بود که جیره هر مریض از 3 تومان به 10 تومان افزایش یافت.

یکبار پیشکارش که شرافت‌یان نام داشت و 46 سال پیش او بود بر حسب تصادف با سایر کارمندان بانک و نخست‌وزیری سوار ماشین نخست‌وزیری شده بود. مصدق چنان توپ و تشری به او زد که به چه مناسبت تو که کارمند دولت نیستی سوار ماشین دولتی شدی؟ خود مصدق یک دفعه هم ماشین نخست‌وزیری را سوار نشد. یک پلیموت سبز رنگ داشت که از آن استفاده می‌کرد. همه چیزش ملی بود. لباس و کفش و همه چیزش وطنی بود. او هیچ چیز خارجی نداشت. فقط موقعی که می‌خواست به آمریکا برود یادم هست که یک‌دست لباس اسپورتکس برایش دوختند. آن را از لاله‌زار خریده بودیم بیشتر هم علتش این بود که چندان اتو لازم نداشت و چروک نمی‌شد.

دکتر مصدق به خصوصیات اخلاقی و شخصی ما توجه داشت. اگر به فرض می‌فهمید که من مشروب می‌خورم محال بود مرا نگهدارد. اگر به فرض می‌شنید که یکی به تریاک می‌زنم محال بود مرا تحمل کند. یکبار فهمید که یکی از کارکنان دفتر زن جوانی را صیغه کرده و شبها به منزل او می‌رود و به زن اولش می‌گوید من در دفتر مصدق هستم. دکتر مصدق به من گفت: آقای خازنی من دروغ را از هیچ‌کس نمی‌بخشم. این دروغ گفته، ثانیاً هوس زن جوان کرده، این زن جوانی و عمرش را در این خانه گذاشته، با فقر و بدبختی‌اش گذرانده حالا او رفته زند دیگر گرفته؟ از کسانی که چند تا زن داشتند خیلی بدش می‌آمد. اصلاً از اینها متنفر بود. مخالف شدید آنها هم بود. گفت دستور بده که حقوقش را به خودش ندهند. به خانم اولش بدهند. کارهای حقوقی‌اش را انجام دادم و از آن به بعد حقوق آن شخص را به زن اولش می‌پرداختند. یکبار آقا مرا خواست در حالی که عصبانی بود. گفتم آقا چه شده؟ گفت این مش مهدی آبروی ما را برده. گفتم چه کار کرده؟ گفت: از این بالا نگاه می‌کردم دیدم در کنار سینی سربازها، یک چهارم طالبی گذاشته‌اند. آقا سرباز باید یک چهارم طالبی بخورد؟ اقلان نصف طالبی بدهند. غذای آنها را مراقب بود که بهترین غذا باشد. در همان آشپزخانه‌ای که نهار خودش را می‌پختند، غذای سربازها را هم می‌پختند. خلاصه سر طالبی غوغایی کرد.

به آقا گفتم قرار است ارباب مهدی یزدی، رئیس هیئت مدیره وارد کنندگان چای، می‌خواهد بیاید. گفت برای چه می‌خواهند بیایند؟ گفتم احتمالاً راجع به چای است چون کسانی که می‌خواهند بیایند بزرگترین واردکنندگان چای هستند. گفت خیلی خوب. یک ربع قبل از اینکه اینها بیایند به مش مهدی گفت که از آن چای لاهیجان اعلی‌دم کن، میهمان می‌آید. وقتی مهمان‌ها آمدند دستور داد چای آوردند. چای لاهیجان هم واقعا معطر و عالی است. وقتی آنها چای را خوردند از ارباب مهدی پرسید: چای چطور بود؟ خوب بود، بد بود؟ خوب دم کشیده بود یا نکشیده بود؟ ارباب مهدی گفت خیلی عالی بود. گفت: این همان چای ایران است. وقتی گفت این چای ایران است آنها حرفشان را اصلاً نزدند و مطرح نکردند که اجازه بگیرند چای از خارج بیاورند. مجلس به همین ترتیب با خوردن یک چای تمام شد.¹⁴¹

غلامحسین مصدق فرزند او می‌گوید:

"در احمدآباد، در سال‌های تبعید، روزهای تعطیل برایش میوه می‌بردیم. گاه قیمت‌ها را می‌پرسید مثلا می‌گفت: این پرتقال را چند خریده‌اید؟ می‌گفتم کیلویی سه تومان. تعجب می‌کرد و می‌گفت دیگر پرتقال نخرد، مگر مردم می‌توانند پرتقال کیلویی سه تومان بخرند؟"¹⁴²

حسین شاه حسینی نیز تعریف می‌کند:

"راننده کامیونی که برای مصدق کار می‌کرد و از احمدآباد جو به تهران می‌آورد می‌گفت: روزی با کامیون جو از احمدآباد به سوی تهران حرکت کردم. در آن زمان تازه سه راه آذری درست شده بود. موقعی که به ورودیه تهران رسیدیم ورود به شهر قدغن بود. من برای اینکه تا فردا صبح منتظر نشوم و همان شب محموله را به مقصد برسام 5 تومان به پاسبانی که مامور آنجا بود دادم. آن مامور اجازه داد که شبانه وارد شوم. پس از تحویل بار برگشتم و فردا به آقا گزارش دادم. آقا گفت برای چه پول دادی؟ گفتم به پاسبان دادم. آقا به مباشر خودش گفت 5 تومان از حقوق این راننده کم کنید چون به مردم این عادت را می‌دهد که دزد پرورش دهند. من دیگر نمی‌توانم با تو کار کنم. تو دزد پرورش می‌دهی. حق نداشتی این 5 تومان را به آن مامور بدهی بایستی پشت دروازه می‌ایستادی تا فردا به اجازه ورود می‌دادند. راننده گفت من برای اینکه می‌خواستم برای مصدق کار کنم چند روز بعد رفتم پیش آن پاسبان و به او گفتم من گرفتار شدم زیرا آن 5 تومانی را که به تو دادم اربابم قبول نکرده و می‌خواهد مرا اخراج کند. آن پاسبان پول را به من برگردان. برگشتم و قضیه را گفتم و سرانجام موضوع منتفی شد.

اکثر افرادی که الان در ده احمدآباد به سن کهولت خوب به خاطر دارند که در موقعی که در سن کودکی بودند در آن منطقه بیماری مالاریا شایع شد. دکتر مصدق برای جلوگیری از شیوع این بیماری دست به کار شد و در طبقه بالای خانه‌اش در احمدآباد کوره‌هایی درست کرد و در آنجا شیره برگ درخت اکالیپتوس را می‌گرفت (می‌گفتند برای مالاریا بسیار موثر است) و به بچه‌ها می‌داد. هر روز صبح بچه‌ها آنجا می‌ایستادند و به آنها استکان استکان از این شیره اکالیپتوس می‌داد تا معالجه شوند.

آشپزش برایم تعریف می‌کرد که ما موظف بودیم بباییم بیمارستان خیریه نجمیه و از غذای بیماران یک مقدار غذا برداریم و نزد آقا ببریم تا ایشان تناول کنند و ببینند که آیا غذا مطلوب هست یا خیر و اگر غذا مطابق با برنامه و مطلوب نبود متصدیان مربوط را توبیخ می‌کرد.¹⁴³

پسر دکتر مصدق، غلامحسین مصدق، که به همراه او به هلند رفته بود پیرامون حس وطن‌پرستی و احساس مسئولیت دکتر مصدق نقل می‌کند:

"به یادم هست پس از ورود به دادگاه لاهه چون مصدق اوراق و اسناد مربوط به مدافعه را به وکیل بلژیکی‌مان، پرفسور رولن داد، به یک نگرانی عمیقی فرو رفت. زیرا همه اوراق و اسناد از دست او به در رفته بود و به دست مردی افتاده بود اجنبی و آن شخص برای تنظیم لایحه آنها را با خود از کشور هلند به بروکسل برده بود تا پس از دو سه روز بازگرداند. شب هنگام بابا به خواب نمی‌رفت. چون هر دو در یک اتاق خوابیده بودیم پرسیدم: چرا نمی‌خوابید؟ گفت اگر حریف به وسایلی که دارد اسناد ما را از چنگ رولن درآورد و ما را بی‌اسلحه کند تکلیف چه خواهد بود؟ من به او دل می‌دادم و می‌گفتم به دل خود بد نیاورید. چنین اتفاقی نمی‌افتد و این شخص مورد اطمینان است. اما آرام نمی‌گرفت. یکدفعه روی تخت نشست و های‌های شروع کرد به گریه کردن: "اگر خدای ناکرده رو سیاه به ایران بازگردم خودم را از میان می‌برم..."¹⁴⁴

می‌گویند زمانی که مصدق در مجلس بود هرگاه دو نفر در مجلس به زبان انگلیسی یا فرانسه حرف می‌زدند مصدق عصبانی می‌شد و می‌گفت: "چرا در ایران، در خانه من به زبان خارجی حرف می‌زنی؟"¹⁴⁵ قانون‌گرایی مصدق وجه دیگری از زندگی او بود. در رعایت کردن قانون فامیل و آشنا نمی‌شناخت. خود او نقل می‌کند:

"وزارت مالیه خودش را چهل تومان از مادرم طلبکار می‌دانست. کاغذ مطالبه را آوردند پیش من که معاون وزارت مالیه بودم، من هم امضا کردم که بدهی را بگیرند. کارم که تمام شد به منزل رفتم دیدم مامور مالیه آمده منزل و دم اتاق از پشت پرده با مرحوم مادرم جر و بحث دارند. به محض رسیدن من مامور مالیه گفت: خانم ما تقصیری نداریم. این آقا نوشته. مادرم هم شروع کرد به داد و بیداد کردن سر من که فلان فلان شده تو هم رفتی اونجا برای ما اوساچسک شدی!! و حکم سر من می‌دهی؟ گفتم: مادر دیگر گذشته است..."¹⁴⁶

حسین مکی که بعدها در برابر او قرار گرفت به یکی از همین موارد اشاره می‌کند و می‌گوید:

"در دوره شانزدهم مجلس دکتر مصدق پشت تریبون رفت و مشغول گفتن نطق خود علیه رئیس مجلس شد. رئیس مجلس به نشانه قهر ختم جلسه را اعلام کرد و از پشت میز ریاست خارج شد. عده‌ای از نمایندگان هم جلسه را ترک کردند. من و دکتر طبا به هر زبانی خواستیم دکتر مصدق را پایین بیاوریم ممکن نشد. دو نفری خواستیم ایشان را بغل کرده پایین بیاوریم باز هم نتوانستیم. یعنی زورمان نرسید. بالاخره ماده‌ای از آئین نامه داخلی مجلس را به ایشان نشان دادیم که پس از ختم مجلس حق ندارند در پشت تریبون باقی بمانند. فوراً یادداشت‌های خود را برداشته گفتند اطاعت می‌کنم و پایین آمد!"¹⁴⁷

قانون‌گرایی مصدق به حدی بود که حتی حسین فاطمی را نیز از کوره بدر می‌برد. سعید فاطمی که در روزهای کودتا یار و یاور مصدق بود نقل می‌کند:

"صبح روز 25 مرداد 1332، سه روز قبل از کودتا فاطمی به اتاق مصدق رفت گفت: من دیگر نمی‌خواهم وزیر خارجه باشم. مرا وزیر دفاع کنید. مصدق گفت: برنامه‌تان چیست؟ گفت: برنامه من این است که تا ظهر

امروز 50 نفر را اعدام کنم. مصدق فریاد زد: با چه قانونی؟ گفت: با قانون انقلاب! مصدق گفت: قانون من قانون اساسی است. قانون انقلاب نیست. فاطمی گفت: قانون من قانون انقلاب است. وقتی فاطمی بیرون آمد رو کرد به غلامحسین مصدق و گفت: غلام، این پدر تو آخر ما را به کشتن می‌دهد!¹⁴⁸

مصدق در برابر دشمنانش نیز هیچ‌گاه اصول اخلاقی را زیرپا نگذاشت و از ضعف اخلاقی مخالفانش به عنوان حربه‌ای برای از راه بدر کردن آنان استفاده نکرد. زمانی که مظفر بقایی به کاشانی پیوست و به مخالفت علیه مصدق پرداخت، مصدق کلمه‌ای بر خلاف او نگفت در حالی که به راحتی می‌توانست با بازگو کردن واقعه‌ای که در هلند اتفاق افتاد او را در نزد کاشانی و هم سلکانش بی‌اعتبار سازد. ماجرا از این قرار بود که زمانی که مصدق به همراه هیئت اعزامی به لاهه رفته بود خبر می‌آوردند که پلیس مظفر بقایی را در محله فاحشه‌ها با حالت مستی گرفته و به محل هتل اقامت ایرانیان آورده است. نقل است زمانی که حسین فاطمی این خبر را به مصدق می‌دهد، مصدق سرش را می‌گذارد روی میز و گریه سر می‌دهد. رو به فاطمی می‌گوید: "ببین که ما با چه افرادی به جنگ انگلستان آمده‌ایم." گوشه دیگری از این اخلاق مصدق را کاظم حسیبی یار صدیق او تعریف می‌کند:

"زمانی که مصدق می‌خواست برای مذاکرات نفتی عازم امریکا شود، قرار بود حسین مکی هم در لیست همراهانش باشد، مکی از آبادان سوار هواپیما می‌شود و به تهران می‌آید، در بین راه متوجه می‌شود که اسم او در لیست همراهان دکتر مصدق نیست، بسیار عصبانی می‌شود و از فرودگاه مهرآباد با سرعت به خانه دکتر مصدق می‌رود، در آنجا من و دکتر صدیقی و عده‌ای از وزرا هم حضور داشتیم. در حضور ما فریاد زد: "من نفت را ملی کردم، این پیرسگ چه‌کاره بود؟!!" همه حاضران سکوت کردند. منتظر بودند ببینند مصدق چه واکنشی نشان می‌دهد. مصدق نه تنها چیزی به مکی نگفت که دیگران را به سکوت دعوت کرد.¹⁴⁹

زمانی که مصدق فهمید مردم می‌خواهند به پاس زحماتش در یکی از میادین شهر مجسمه او را برپا سازند با خشم طی پیام رادیویی به ملت گفت:

"به لعنت خدا و نفرین رسول گرفتار شود هر کس که بخواد در حیات و ماتم بنام من بتی بسازد و یا مجسمه ای بریزد."¹⁵⁰

حسن صدر وکیل مدافع مصدق، یکی از باشکوه‌ترین صحنه‌های زندگی مصدق را این‌طور روایت می‌کند:

"5 بار در زندان لشکر دوم زرهی افتخار دیدار با مصدق دست داد. بار دوم یا سوم مصدق لایحه ای که خطاب به دیوان عالی کشور نوشته بودند را به ما تسلیم کردند که یک نسخه را به دیوان بدهیم و یک نسخه را برای خودمان نگه داریم. هرگز آن لحظات تاریخی را فراموش نمی‌کنم که دکتر مصدق لایحه را قبل از تسلیم با صدای بلند برای ما خواند. وقتی به اواخر صفحه چهار رسید:

"روزهایی که مورد انتظار بود سر رسید. 29 اسفند 1329 ماده واحد راجع به ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور و دهم اردیبهشت ماه 1330 قانون نه ماده راجع به اجرای ماده واحده از تصویب مجلسین گذشت ..."

اشک از چهره‌اش فرو می‌چکید...."¹⁵¹

مصدق رفت و دوستان و رهروانش را در ماتمی عظیم باقی گذاشت. اما او دیگر یک شخص از دست رفته نبود، یک رهبر ساده درگذشته نیز نبود. او دیگر سمبل یک جریان شده بود. نماد یک راه گشته بود. راه استقلال و آزادی. راه مصدق.

پی نوشت:

پیام رادیویی دکتر محمد مصدق خطاب به ملت ایران.

مدت: 28 دقیقه

حجم: 3.27 مگابایت

لینک دانلود:

<http://www.divshare.com/download/632822-248>

منابع و مأخذ

- 1- نقل از تایم، 1951. مصدق و تاریخ، افراسیابی، انتشارات نیلوفر، چاپ اول، تابستان 1360، ص 391
- 2- برای کلیشه دستخط نگاه کنید به تقریرات مصدق در زندان، به اهتمام جلیل بزرگمهر و ایرج افشار، انتشارات فرهنگ ایران زمین، خرداد 59، ص 168
- 3- نطق در مجلس شورای ملی، 19 آبان 1304
- 4- خاطرات و تالمات محمد مصدق، به قلم دکتر محمد مصدق، به کوشش ایرج افشار، انتشارات علمی، چاپ دهم، 1381، ص 179
- 5- سیاست موازنه منفی در مجلس 14، حسین کی استوان، انتشارات روزنامه مظفر، بهمن 1327، جلد اول، ص 34
- 6- همان، ج 1، ص 35
- 7- نطق در مجلس شورای ملی، 6 تیر 1329
- 8- نطق در مجلس شورای ملی، 6 تیر 1329
- 9- - نطق 22 فروردین 1330، نطق های دکتر مصدق در دوره 16 مجلس شورای ملی، جلد اول، دفتر دوم، انتشارات مصدق، تیر 1348، ص 121
- 10- نطق در مجلس شورای ملی، 6 تیر 1329
- 11- نطق در مجلس شورای ملی، 4 خرداد 1329
- 12- نطق 22 فروردین 1330، نطق های دکتر مصدق در دوره 16 مجلس شورای ملی، جلد اول، دفتر دوم، انتشارات مصدق، تیر 1348، ص 120
- 13- سیاست موازنه منفی در مجلس 14، حسین کی استوان، انتشارات روزنامه مظفر، بهمن 1327، ج 1، ص 27
- 14- مذاکرات مجلس شورای ملی 25 فروردین 1330، نطق ها و مکتوبات دکتر مصدق در دوره شانزدهم مجلس، ج 1، دفتر اول، ص 123
- 15- خاطرات و تالمات دکتر محمد مصدق، به قلم دکتر محمد مصدق، به کوشش ایرج افشار، انتشارات علمی، چاپ دهم، 1381، ص 106
- 16- پیام رادیویی مصدق به مردم در باره علت تقاضای اختیارات، 2 بهمن 1331
- 17- مصدق؛ سال های مبارزه و مقاومت، غلامرضا نجاتی، موسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ دوم، 1378، ج 1، ص 25
- 18- اصول برنامه های جبهه ملی، 1328/12/25
- 19- مصدق و تاریخ، بهرام افراسیابی، انتشارات نیلوفر، چاپ اول، تابستان 1360، ص 240
- 20- نطق در مجلس شورای ملی، 16 اسفند 1322
- 21- تقریرات مصدق در زندان، به اهتمام جلیل بزرگمهر و ایرج افشار، انتشارات فرهنگ ایران زمین، خرداد 59، صفحه 133
- 22- نطق پیش از دستور در مجلس شورای ملی، 28 آذر 1323
- 23- نطق در مجلس شورای ملی، 3 آذر 1330
- 24- پیام به شهربانی کل کشور، کیهان، 14 اردیبهشت 1330
- 25- بسوی آینده، شماره 3، 1329/7/121
- 26- عبدالقدیر خان آزاد، مذاکرات مجلس شورای ملی، 13 مرداد 1330.
- 27- کیهان، 15 تیر 32
- 28- نبرد ملت، 29 مرداد 1332
- 29- نطق ها و مکتوبات مصدق، ج 5، صفحه 161 و 162
- 30- نطق 27 فروردین 1330، نطق های دکتر مصدق در دوره 16 مجلس شورای ملی، جلد اول، دفتر دوم، انتشارات مصدق، تیر 1348، ص 131
- 31- سیاست موازنه منفی در مجلس 14، حسین کی استوان، انتشارات روزنامه مظفر، بهمن 1327، جلد اول، ص 230
- 32- کیهان، 31 تیر 1331
- 33- نطق مصدق در دادگاه تجدید نظر، مصدق؛ سال های مبارزه و مقاومت، غلامرضا نجاتی، موسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ دوم، 1378، ج 2، ص 286
- 34- نطق در مجلس شورای ملی، 4 خرداد 1329
- 35- پیام 3 دی 41 از احمد آباد به کنگره جبهه ملی

- 36- نطق در مجلس شورای ملی، شنبه 9 اسفند 1331
- 37- پیام رادیویی مصدق به ملت، اطلاعات 16 دی 1331
- 38- نطق 22 فروردین 30، نطق های دکتر مصدق در دوره 16 مجلس شورای ملی، جلد اول، دفتر دوم، انتشارات مصدق، تیر 1348، ص 122
- 39- "معروف است که دکتر مصدق بوسیله تزریق خون برای انجام وظیفه وکالت به مجلس می آید." روزنامه نوروز ایران، 5 مهر 1324
- 40- پیام رادیویی مصدق به ملت، اطلاعات 16 دی 1331
- 41- "روز 12 و 18 مرداد مردم تهران و شهرستان ها با شور و شغف بی نظیری در فراندوم شرکت کردند و رای به انحلال مجلس دادند. در تهران 155 هزار و 544 نفر رای موافق و 115 تن رای مخالف با انحلال مجلس و در شهرستان ها یک میلیون و هشتصد و سی هزار رای موافق و 1092 نفر رای مخالف دادند." (ملی شدن صنعت نفت و کودتای 28 مرداد، غلامرضا نجاتی، ص 300 و 305)
- 42- دفاعیات در دادگاه نظامی پس از کودتای 28 مرداد 1332
- 43- تقریرات مصدق در زندان، به اهتمام جلیل بزرگمهر و ایرج افشار، انتشارات فرهنگ ایران زمین، خرداد 59، صفحه 134-135
- 44- نطق ها و مکتوبات دکتر مصدق، انتشارات مصدق، ج 5، صفحه 3
- 45- اتهامات آزموه و پاسخ جلیل بزرگمهر در دادگاه را ببینید در مصدق در محکمه نظامی، صص 648-655 امیرحسین آزموه در سال 1287 ش در تهران متولد شد. او پس از طی تحصیلات ابتدایی و متوسطه به ارتش و دانشگاه جنگ وارد شد و پس از فراغت از تحصیلات نظامی، در رشته حقوق دانشگاه تهران تحصیل کرد. در سال 1308 به درجه ستوانی و در سال 1319 به درجه سرگردی ارتقا یافت. به مناسبت تحصیل در رشته حقوق در دادستانی ارتش مشغول به کار شد اولین محاکمه شاخصی که او در آن حضور یافت، محاکمه سرتیپ علی اکبر درخشانی، فرمانده لشکر آذربایجان، به جرم تسلیم شدن در مقابل ارتش پیشه‌وری در سال 1326 بود. آزموه در این محاکمه سمت معاونت دادستان را داشت. تا سال 1330 همچنان در این سمت فعال بود و در فروردین ماه 1330 به درجه سرتیپی ارتقا پیدا کرد. او که از مخالفان دولت دکتر مصدق بود بلافاصله پس از کودتای 28 مرداد 1332 به دادستانی ارتش منصوب شد. در 24 شهریور ماه 1332 پس از تشکیل اولین جلسه بازپرسی از دکتر مصدق، او را به جرم سوء قصد علیه حکومت و برهم زدن اساس حکومت و ترتیب تاج و تخت و تحریص مردم به مسلح شدن علیه سلطنت محکوم شناخت و در پنجمین جلسه بازپرسی آزموه در کیفرخواست خود علیه دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی برای هر دو نفر تقاضای اعدام کرد. در سال 1333 بار دیگر آزموه دادستان ارتش، حکم اعدام دکتر حسین فاطمی را صادر کرد. در مهر ماه 1333، در مراسم اعدام افسران توده‌ای چون سرهنگ سیامک و سرهنگ مبشری حضور یافت. سرتیپ امیرحسین آزموه در سال 1334 به درجه سرلشکری ارتقا یافت و در دی ماه همین سال به عنوان دادستان حکم اعدام سیدمجتبی نواب صفوی، ذوالقدر و سیدمحمد واحدی از فدائیان اسلام را صادر کرد. پس از شکست کودتای سرلشکر محمودلی قره‌نی و دستگیری وی، آزموه او را به سه سال حبس و اخراج از ارتش محکوم کرد. سرتیپ آزموه در سال 1339 به درجه سپهبدی ارتقا یافت. یک سال بعد، دولت دکتر امینی، عده‌ای از امرای ارتش را به اتهام سوء استفاده از مقام و حیف و میل اموال عمومی دستگیر کرد که باعث شد آزموه به عنوان دادستان ارتش اعتراض کند و از سوی دیگر او مخالف اعاده دادرسی سرلشکر قره‌نی بود و این علل باعث شد تا به نشان اعتراض، تقاضای بازنشستگی کرد که با این خواسته وی موافقت شد. پس از بازنشستگی، علیه دولت دکتر امینی اعلام جرم نمود و این اعلام جرم باعث دستگیری او در 29 خرداد 1340 شد. مدت حبس او چندان طولانی نبود و به زودی آزاد شد. امیرحسین آزموه که از بستگان نزدیک جمشید آموزگار بود پس از خروج محمدرضا پهلوی از ایران به فرانسه پناهنده شد و در سال 1377 فوت کرد.
- 46- "اینها فخر می کنند به وجود او [مصدق]، او هم مسلم نبود." سخنرانی مورخه 1360/3/25. صحیفه نور، ج 15، ص 15.
- 47- "از باب منافع سال اول مبلغی که در صورت جداگانه به خط اینجانب تنظیم شده به اشخاص مفصله در آن صورت پردازند و هرچه باقی ماند برای نماز و روزه و حج این جانب به کار برند." (متن و کلیشه دستخط وصیت نامه که به تاریخ 20 آذر 1344 نوشته شده است در مصدق؛ سال های مبارزه و مقاومت، غلامرضا نجاتی، انتشارات رسا، چاپ دوم، 1378، ج 2، صص 556-558)
- 48- مدارک و حقوق اسلامی و وصیت در مذهب شیعه، سال 1914 پاریس، ترجمه از فرانسه، 1302. دانستن این نکته شاید خالی از لطف نباشد که مصدق اولین ایرانی ای است که دکترای حقوق دریافت کرد.
- 49- سیاست موازنه منفی در مجلس 14، حسین کی استوان، انتشارات روزنامه مظفر، بهمن 1329، جلد 2، صفحه 45

- 50- سیاست موازنه منفی در مجلس 14، حسین کی استوان، انتشارات روزنامه مظفر، بهمن 1327، ج 1، ص 230
- 51- سیاست موازنه منفی در مجلس 14، حسین کی استوان، انتشارات روزنامه مظفر، بهمن 1329، جلد 2، ص 75
- 52- نطق‌ها و مکتوبات مصدق، انتشارات مصدق، ج 7، صفحه 45
- 53- نطق در مجلس شورای ملی، 17 اسفند 1322
- 54- مصدق؛ سال‌های مبارزه و مقاومت، غلامرضا نجاتی، موسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ دوم، 1378، ج 2، ص 201
- 55- سیاست موازنه منفی در مجلس 14، حسین کی استوان، انتشارات روزنامه مظفر، بهمن 1327، جلد اول، ص 75
- 56- سیاست موازنه منفی در مجلس 14، حسین کی استوان، انتشارات روزنامه مظفر، بهمن 1329، جلد 2، صفحه 45
- 57- نطق در 8 مرداد 29، نطق‌های دکتر مصدق در دوره 16 مجلس شورای ملی، جلد اول، دفتر دوم، انتشارات مصدق، تیر 1348، ص 1
- 58- سیاست موازنه منفی در مجلس 14، حسین کی استوان، انتشارات روزنامه مظفر، بهمن 1327، جلد اول، ص 27
- 59- نطق در مجلس شورای ملی، 20 شهریور 1324
- 60- زندگینامه و مبارزات سیاسی دکتر مصدق، نصرالله شیفته [سر دبیر باختر امروز]، ص 22
- 61- نطق‌ها و مکتوبات دکتر مصدق، انتشارات مصدق، جلد 5 ص 103
- 62- مصدق؛ سال‌های مبارزه و مقاومت، غلامرضا نجاتی، موسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ دوم، 1378، ج 2، ص 200
- 63- سیاست موازنه منفی در مجلس 14، حسین کی استوان، انتشارات روزنامه مظفر، بهمن 1327، جلد اول، ص 91
- 64- نطق در مجلس شورای ملی، 17 شهریور 1330
- 65- اسناد نفت، ص 253-256
- 66- سیاست موازنه منفی در مجلس 14، حسین کی استوان، انتشارات روزنامه مظفر، بهمن 1329، جلد 2، ص 75
- 67- خاطرات و تالماط دکتر محمد مصدق، به قلم دکتر محمد مصدق، به کوشش ایرج افشار، انتشارات علمی، چاپ دهم، 1381، ص 347
- 68- نطق در مجلس شورای ملی، 2 تیر 1330
- 69- سرمقاله روزنامه انقلاب اسلامی به قلم ابوالحسن بنی‌صدر، 6 آبان 1358
- 70- محاکمه مصدق در محکمه نظامی، صفحه 154
- 71- روزنامه حجار، شماره 117، 1331/9/19
- 72- نطق در مجلس 14، 7 آبان 1332
- 73- نطق در مجلس شورای ملی، 13 شهریور 1330
- 74- فریاد خلق، ص 19
- 75- نطق در مجلس شورای ملی، 20 تیر 1330
- 76- جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای 28 مرداد، غلامرضا نجاتی، انتشارات رسا، 1378، ص 200
- 77- مصدق و تاریخ، بهرام افراسیابی، انتشارات نیلوفر، چاپ اول، تابستان 1360، ص 212
- 78- درکنار پدرم، غلامحسین مصدق، ص 98
- 79- مصدق و تاریخ، بهرام افراسیابی، انتشارات نیلوفر، چاپ اول، تابستان 1360، ص 275
- 80- صالح جبر، لیدر حزب ملی عراق، 16 مه 1953
- 81- مقاله "مصدق از نگاه دیگران"، حمیدرضا مسیبیان، مجله چشم انداز ایران، شماره 30
- 82- مباحث بنیادی ملی و تاریخ انقلاب، عزت‌الله سبحانی، انتشارات گام نو، چاپ اول، تهران 1383، ص 88
- 83- موسسه مطبوعاتی دار الهلال مصر، 1330/7/17 نقل از مصدق و تاریخ، بهرام افراسیابی، ص 391
- 84- نطق در مجلس شورای ملی، 23 مرداد 1324
- 85- نطق در مجلس شورای ملی، 16 اسفند 1322. سیاست موازنه منفی در مجلس 14، حسین کی استوان، انتشارات روزنامه مظفر، بهمن 1327، جلد اول، ص 27

- 86- پاسخ به روزنامه آژیر، سیاست موازنه منفی در مجلس 14، حسین کی استوان، انتشارات روزنامه مظفر، بهمن 1327، جلد 1، ص 230
- 87- نطق‌ها و مکتوبات مصدق، ج 7، ص 142
- 88- سیاست موازنه منفی در مجلس 14، ج 1، ص 168
- 89- نطق‌های دکتر مصدق در دوره 16 مجلس شورای ملی، ص 40
- 90- جلسه 23 دادگاه نظامی، مصدق؛ سال‌های مبارزه و مقاومت، غلامرضا نجاتی، موسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ دوم، 1378، ج 2، ص 222
- 91- سیاست موازنه منفی در مجلس 14، ج 1، ص 229
- 92- نطق در مجلس شورای ملی، 22 اردیبهشت 1330
- 93- نطق در مجلس شورای ملی، 10 اسفند 1323
- 94- جلسه 19 دادگاه تجدید نظر، مصدق؛ سال‌های مبارزه و مقاومت، غلامرضا نجاتی، موسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ دوم، 1378، ج 2، ص 280
- 95- نطق در مجلس شورای ملی، 27 مهر 1329
- 96- نطق در مجلس شورای ملی، 23 مرداد 1324
- 97- تاریخ مختصر احزاب سیاسی، انقراض قاجاریه، ج 2، ص 330
- 98- روزنامه ایران، 8 مهر 1322، شماره 2557
- 99- سیاست موازنه منفی در مجلس 14، ج 1، ص 344
- 100- سیاست موازنه منفی در مجلس 14، حسین کی استوان، انتشارات روزنامه مظفر، بهمن 1329، جلد 2، ص 57
- 101- کارنامه مصدق، پارسا یمگانی، ص 88
- 102- کارنامه مصدق، پارسا یمگانی، ص 87
- 103- نطق در مجلس شورای ملی، 14 خرداد 1329
- 104- پیام مصدق به ملت ایران، کیهان 5 مرداد 32
- 105- مذاکرات مجلس شورای ملی، 28 آذر 1329
- 106- نطق 22 فروردین 1330، نطق‌های دکتر مصدق در دوره 16 مجلس شورای ملی، جلد اول، دفتر دوم، انتشارات مصدق، تیر 1348، ص 122
- 107- نطق‌های دکتر مصدق در دوره 16 مجلس شورای ملی، جلد اول، دفتر دوم، انتشارات مصدق، تیر 1348
- ص 2،
- 108- مذاکرات در مجلس شورای ملی، 19 آذر 1330
- 109- مذاکرات در مجلس شورای ملی، 13 اسفند 1323
- 110- مذاکرات مجلس 22 اردیبهشت 30. مصدق از 22 اردیبهشت تا 9 خرداد در مجلس خوابید.
- 111- مصدق؛ سال‌های مبارزه و مقاومت، غلامرضا نجاتی، موسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ دوم، 1378
- ج 1، ص 267
- 112- نطق در مجلس شورای ملی، 17 شهریور 1330
- 113- نطق در مجلس شورای ملی، 3 آذر 1330
- 114- نطق در مجلس شورای ملی، 28 دی 1331
- 115- مذاکرات مجلس، 19 آذر 1330
- 116- تلگراف مورخه 18 مرداد 1332
- 117- کیهان، 3 شهریور 1332
- 118- خاطرات و تالمات دکتر محمد مصدق، به قلم دکتر محمد مصدق، به کوشش ایرج افشار، انتشارات علمی، چاپ دهم، 1381، ص 84
- 119- نطق در مجلس شورای ملی، 17 شهریور 1330
- 120- مذاکرات مجلس شورای ملی، 23 شهریور 1329
- 121- نطق در مجلس شورای ملی، 20 تیر 1330
- 122- مذاکرات مجلس شورای ملی، 19 آذر 1330
- 123- کیهان، 31/11/4
- 124- جامعه‌شناسی نخبه‌گشی، علی‌رضا قلی، نشر نی، چاپ هفدهم، تهران 1379، ص 179
- 125- نطق در مجلس شورای ملی دوره چهاردهم

- 126- محاکمه مصدق در محکمه نظامی، صفحه 154
- 127- جلسه سوم دادگاه نظامی، مصدق؛ سال‌های مبارزه و مقاومت، غلامرضا نجاتی، موسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ دوم، 1378، ج 2، ص 200
- 128- جلسه 34 دادگاه بدوی، 28 آذر 32، مصدق و سالهای ج 2، ص 264
- 129- جلسه اول دادگاه نظامی، مصدق؛ سال‌های مبارزه و مقاومت، غلامرضا نجاتی، موسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ دوم، 1378، ج 2، ص 193
- 130- مصدق؛ سال‌های مبارزه و مقاومت، غلامرضا نجاتی، موسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ دوم، 1378، ج 2، ص 201
- 131- آخرین جلسه دادگاه بدوی، مصدق در محکمه نظامی، ص 779
- 132- خاطرات و تالمات دکتر محمد مصدق، به قلم دکتر محمد مصدق، به کوشش ایرج افشار، انتشارات علمی، چاپ دهم، 1381، صفحه 306
- 133- در کنار پدرم؛ مصدق، غلامحسین مصدق، ص 153
- 134- روزنامه بغداد نیوز، 7 مارس 1967
- 135- روزنامه لوموند، 7 مارس 1967 به قلم گاستون فورنیه
- 136- رادیو فرانسه، تفسیر خبر، بعد از ظهر 14 اسفند 1345
- 137- تایمز لندن، 6 مارس 1967
- 138- رادیو صوت العرب، ساعت 9/30 شب 12/15/1345
- 139- فیگارو، 6 مارس 1967
- 140- روزنامه بوینس آیرس هرالد، 23/3/1330. نقل از مصدق و تاریخ، بهرام افراسیابی، ص 391
- 141- 28 ماه طلایی از یک زندگی، گفتگو با نصرت الله خازنی (رئیس دفتر نخست وزیر)، هدی صابر، مجله ایران فردا، شماره 53 اردیبهشت 78
- 142- در کنار پدرم، غلامحسین مصدق، ص 149
- 143- اخلاقیات مصدق، حسین شاه حسینی، مجله ایران فردا، شماره 53 اردیبهشت 78
- 144- خاطرات و تالمات مصدق، به کوشش ایرج افشار، مقدمه به قلم غلامحسین مصدق، ص 10
- 145- رودخانه خروشان عشق، زندگی و زمانه دکتر سید حسین فاطمی، ص 140
- 146- مصدق و تاریخ، بهرام افراسیابی، انتشارات نیلوفر، چاپ اول، تابستان 1360، ص 44
- 147- وقایع 30 تیر 1331، حسین مکی، چاپ اول، تهران 1360، ص 22
- 148- مصاحبه به سعید فاطمی، رودخانه خروشان عشق؛ زندگی و زمانه دکتر سید حسین فاطمی، محمود حکیمی، انتشارات قلم، 1381، ص 159
- 149- نقل از سخنرانی لطف‌الله میثمی، 29/2/1383 بر سر مزار مصدق
- 150- کیهان 16 اردیبهشت، باختر امروز 17 اردیبهشت 1330
- 151- دفاع دکتر مصدق از نفت در زندان زرهی، حسن صدر، ص 37